

امیربهاور اکبرپور دهکردی در گفت‌وگو با «ایران» از نمایش «باق‌وحش» می‌گوید

در جست‌وجوی آسیب‌های رئالیسم

تولید کردم به‌دنبال راه‌حل دیگری برای خودم بودم. چند پس‌زمینه دهم بود همیشه سعی کردم آن را در یک سمت و سویی پیش ببرم.

برای دومین بار در جشنواره فیلم فجر شرکت می‌کنید. جشنواره تئاتر فجر برای تان چه معنا و مفهومی دارد؟

من و گروه هم یکسال در بخش فجر استان‌ها، یکسال در بخش مسابقه ایران ب، یک سال در بخش مسابقه ایران الف حضور داشتیم. امسال هم در بخش اصلی و رقابتی جشنواره حضور داریم. ساز و کار تئاتر کار کردن برای هر گروهی، متشکل از اجرای عموم است به‌عنوان اصلی‌ترین هدف و در ادامه تشکیل شده از حضور در جشنواره‌ای بین‌المللی و معتبر. جشنواره فجر محفلی است برای ارتباطات بین‌المللی، ویتروینی است از مجموعه تئاترهای خوش‌ساخت و مقبول یک‌ساله کشور در همه شهرها و امکانی است برای ارائه جهان‌های تازه و حرف‌های خلاق. ما برای حضور در جشنواره تئاتر فجر که با همه جشنواره‌های هنری - به لحاظ شکل ارائه ذاتی در دل خود تئاتر- متفاوت است، در این چندساله اخیر دلایل و برنامه‌های مختلفی داشتیم. انتخابمان هربار به اقتضای شرایط کلی و شرایط گروهی بوده.

اگر سیاستگذار فجر بودید در این جشنواره چه تغییراتی ایجاد می‌کردید؟

جشنواره فجر یک فرصت است. این فرصت برای هر دیدگاهی یک‌چیز تفسیر می‌شود. جشنواره امانیاباید بگذارد مصادره به تفسیر مطلوب عده‌ای شود. هر جشنواره‌ای با هر شکل برگزاری قطعاً ضعف‌ها و قوت‌هایی دارد. هر هنرمندی هم که در جشنواره شرکت می‌کند قطعاً نقدهایی به جشنواره یا حتی از اساس چرایی حضورش می‌تواند داشته باشد. شرایط سیاستگذاری باید واقع‌بینانه باشد. نمی‌توانم در حال حاضر جای کسی نظر صادر کنم. ولی به‌صورت کلی وقتی تاریخ جشنواره‌ها را در سالیان قبل مرور می‌کردم به این نتیجه رسیدم که آسیب‌شناسی را با توجه به معیارهای زمانی انجام دهم. ■

و از دومین اثرم روابط را در دل خانواده بررسی کردم و با نمایش‌های حاشا، یک به‌علاوه دو، آن‌شرلی با موهای خیلی قرمز و باق‌وحش؛ سعی داشته‌ام بلوغ و پویایی را در نگاهم رقم زده باشم. این چندسال همه چیز را سعی کرده بودم خوب مشاهده کنم، یادداشت بردارم، ثبت کنم. حقیقتاً اینها همگی یک دغدغه چندساله بوده‌اند.

برخی بر این باورند که نیاز امروز تئاتر ایران رئالیسم است، به نظر می‌رسد این نمایش نیز آلمان‌هایی از این رئالیسم داشته باشد. نظرتان چیست؟ آیا باید از بازگشت رئالیسم استقبال کنیم؟

کسی نباید الزام و قطعیتی در مورد نیاز امروز تئاتر ایران صادر کند. باید با ایمان کار کرد، ایمان به چیزی که بدانیم تئاتر است و معاصر است با اکنون؛ اما نکته‌ای که در باب رئالیست فرمودید، از این‌رو که در تئاتر ایران حقیقت‌انگاری، مستندسازی با واقعیت‌انگاری خلط شده و رئالیسم در این چندسال دچار آسیب‌هایی بوده است و همچنین شکلی از تئاتر که با مناسبات خاص خودش، فرمی از انتزاع و جهانی از فراواقعیت‌ها را انتخاب و در بین مخاطب ترویج کرده، همه موجب شده است رئالیست به حاشیه کشانده شود. باید بگویم من در باق‌وحش به‌دنبال نمود خاصی از واقعیت بودم. کلید واژگانی مثل بازنمایی، وانموده و Hyper-Real، مرا نسبت به ساختن این جهان یاری می‌کرد.

برخلاف نمایش‌هایی که این روزهای بینم این نمایش مملو از جزئیات است. شاید این جزئیات هم به چشم نیاید؛ ولی در همان میزانشن تخت می‌توان فهمید ضرباهنگ منظمی تدارک دیده شده. این وسواس در طراحی از کجاست؟

فکر می‌کنم این به خاصیت کار بستگی داشت. به نظرم ایده‌ای که حول آن کار می‌کردیم و این جنبه نبودن را در خیلی از بخش‌ها به کار ببریم، از همین رو باید انتخاب‌ها، انتخاب‌های جزئی می‌شد که در شکل و شمایل مدنظر ما نباید بیرون و خارج و زیاده از حد نباشد. برای همین انتخاب‌ها با وسواس اتفاق افتاد. خیلی خیلی به خاصیت نمایش «باق‌وحش» بستگی داشت.

من هم از خاموش کردن صحنه خوشم نمی‌آید اما برای گریز از این موقعیت پرش‌های زمانی در اجرا تعبیه شده؛ در حالی که گویی همه چیز real time است. این روش یک زیبایی‌شناسی جذابی دارد.

از چند سال پیش که مخاطب تئاتر بودم، این دغدغه خاموش و روشن شدن نور برایم مطرح بود. اینکه تارک کردن صحنه صرفاً برای عوض کردن زمان است یا فرصتی برای جابه‌جا کردن دکور و تغییر دادن مکان نمایشی. در چند کاری که در گروه به‌عنوان کارگردان

این روزها نمایش «باق‌وحش» به‌نویسندگی فراز مهدیان دهکردی و کارگردانی امیربهاور اکبرپور دهکردی در ایران شهر روی صحنه است که با استقبال تئاتر دوستان و منتقدان روبه‌رو شده است و در نهایت هم به سی‌وهشتمین جشنواره تئاتر فجر وارد شده است. این نمایش پر زحمات کار گروهی تحصیلکرده از شهر کرد است که در گذشته با نمایش «آن‌شرلی با موهای خیلی قرمز» توجه‌ها را به خود جلب کرده بودند.

چرا باق‌وحش؟ چرا در عنوان نمایش چنین تغییر و تحول زبانی رخ داده است؟

یک سؤال پرتکرار! رویکرد اول می‌تواند معنی کردن جزء به جزء اسم باشد؛ باق به معنای باقی، بازمانده، در تضاد با فانی و وحش علاوه بر معنای مرسوم خود، در معنای دیگر یعنی جامه از خود انداختن در گریختن است. رویکرد دوم را می‌توان در مفهوم کلان و فلسفی یافت؛ آنجا که آگامبن در کتاب باقی‌مانده‌های آشوویتس از معنای بقا و انسانی‌مانده در وضعیت گسست زندگی و بقا حرف می‌زند و در تعریفی مفصل ناانسان را انسان‌ترین انسان خطاب می‌کند یا مثلاً بودریار در کتاب وانموده‌ها و وانمود از تهی شدن معنای کلان و بررسی وانموده‌ها و بازنمایی که حرف می‌زند تا واقعیت را با تکرارهای نامحدودش بهتر بررسی کند و آرای دیگری از دیگر نظریه‌پردازان و اندیشمندان معاصر حتی. رویکرد سوم هم، می‌تواند همان تحول زبانی باشد، تحولی که ایجاد تمایز می‌کند. در درجه اول و در گام بعد نسبت به فضای درام مطرخی با عنوان «باغ‌وحش شیشه‌ای» زاویه می‌گیرد.

نمایش، تصویری متفاوت از دنیای خارج از تهران به نمایش می‌گذارد. به نظرتان آیا جهان خارج از تهران یک دیگری ناشناخته است؟

این مرزبندی را خوب متوجه نمی‌شوم. به نظرم در دنیایی زیست می‌کنم که مرزهای جغرافیایی را واقع‌بینانه نگاه می‌کنم. تقسیمات سیاسی و اقتصادی شاید مرز داشته باشند؛ ولی هنر و هنرمند و جهان‌بینی هنرمند این مرزها را ارزش نمی‌گذارد. از آنجایی که تئاتر در ذات خودش نسبت با سیاستگذاری کلان در تعامل و مرآمده است، فقط این طور جواب می‌دهم که از نظر مناسبات سیاسی و سیاستگذاری‌های تئاتری در مرکز ایران، تهران، نمایش من، بله یک دیگری است! اما از منظر جهان‌بینی و اجتماعی خیر. بازخوردهای مشابهی از مخاطبان به‌ظاهر حتی غیرحرفه‌ای تئاتر از مواجهه با جهان نمایش، در تهران و خارج از تهران گرفته‌ام و به چشم دیده‌ام.

نگاه‌تان به مقوله خانواده بسیار خاص و منحصر به فرد است. این نگاه محصول چه مواجهه‌ای است؟ شاید تجربه مردنمایش، تجربه یک میانسال باتمام رؤیاهای عجیبش باشد، چگونه به درکی چنین بزرگسالانه رسیدید؟ دهکردی: از اولین تجربه‌ام در تئاتر به روابط آدم‌ها فکر کرده‌ام

